

بازگشت فراعنه‌ی نظامی

نویسنده: جان ریز

برگردان: مهرداد امامی

حکومت مصر اکنون از سطحی از خشونت مرگ‌بار استفاده می‌کند که هیچ‌گاه جرأت به‌کارگیری آن را در هیچ مرحله‌ای از انقلاب مصر نداشته است. نتیجه‌ی این خشونت، قتل عام وحشتناک در سرتاسر کشور بوده به طوری که کل فرآیند انقلابی را زیر سوال برده است.

صدها نفر کشته و هزاران نفر مجروح شده‌اند و کشتار همچنان ادامه دارد. حکومت نظامی یک‌ماهه اکنون سر جای خود قرار گرفته است.

بدون شک ژنرال السیسی و شورای عالی نیروهای مسلح (اسکاف) نماینده‌ی هسته‌ی مرکزی طبقه حاکم مصر و حکومت آن‌اند.

ارتش مصر قدرت سیاسی انحصاری را از زمان کودتای ۱۹۵۲ جمال عبدالناصر تا انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ در دست داشت. پس از سقوط مبارک، ارتش عمده‌ی قدرت خود را از خلال جایگزینی رژیم‌های با پشتیبانی نظامی حفظ کرد، اما نتوانست به‌طور تأثیرگذاری قدرت خود را به کار گیرد زیرا نیروی بسیج‌های خیابانی و لحظات انقلابی، سازوکار معمولی حکومت را فلج می‌کرد. پلیس و نیروهای امنیتی مرکز (CSF) عملاً قرارگاه‌های امنیتی‌پی را که انقلابیون تصرف کرده بودند، منحل نمودند.

پس از آن، درست یک سال پیش فرزند منتخب اسکاف، احمد شفیق، کارزار انتخاباتی را به محمد مُرسی از اخوان‌المسلمین واگذار کرد. مُرسی رئیس‌جمهور بود، اما همان‌طور که ما در آن زمان نوشتیم، هرگز اختیاراتی نداشت. یا مُرسی می‌بایست قدرت ارتش و حکومت عمیق را به‌واسطه‌ی رهبری مرحله‌ای دیگر از بسیج انقلابی خدشه‌دار کند، یا ارتش مجدداً توان خود را بازیابی می‌کرد و توازن نابرابر را به نفع خود نابود می‌ساخت.

آنچه اکنون شاهد آنیم چنین است: تحمیل خونبار و مجدد آنچه اسکاف عقیده دارد حق مسلم‌اش است که با مردم عادی همان‌گونه برخورد کند که فراعنه رفتار می‌کردند. اما چگونه این اتفاق افتاد؟

البرادعی: ابله سودمند برای اسکاف

واکنش لیبرال‌ها و برخی از چپ‌ها نسبت به تظاهرات علیه مُرسی در ۳۰ ژوئن و ابتدای جولای، که مورد اخیر تظاهراتی بود که اسکاف نام آن را «مبارزه با تروریسم» گذاشت، واکنشی انتقادی بوده است.

بی‌شک دولت مُرسی مردمی نبود. دولت او نتوانست موج دوم تحریکات علیه طبقه‌ی حاکم مصر را رهبری کند. در عوض کوشید تا پلیس و نیروهای مسلح را راضی نگه دارد. مُرسی در زمانی که همه‌ی مصریان می‌دانستند پلیس قسم‌خورده‌ترین دشمن آنان است، از نیروهای پلیس به عنوان حامیان انقلاب تجلیل کرد. وی زندان‌بان کنونی خود، ژنرال السیسی را منصوب کرد تا جانشین رئیس پیشین اسکاف، ژنرال طنطاوی شود. زمانی که ارتش معترضان را می‌کشت، مُرسی عمل آن‌ها را توجیه می‌کرد. وزیر امور داخلی کنونی، که

در رأس کشتار حامیان اخوان قرار دارد، همان فردی است که مَرسی برای همین منصب گماشته بود. قریب به اتفاق تمام اقتصاد بازار آزاد اخوان‌المسلمین آن‌ها را از هر نوع عملی در جهت بهبود وضعیت کارگران و مستمندان مصر بازمی‌داشت.

همین بود که توده‌ی جنبش انقلابی و بخش‌های عمده‌ی جامعه‌ی مصر را از ریاست‌جمهوری مَرسی بیگانه کرد و اجازه داد اعتراضات توده‌ای علیه آن شکل بگیرد. همان‌گونه که سن‌آنتوان در طول انقلاب فرانسه گفته بود، «کسانی که نصفه‌نیمه انقلاب می‌کنند، گورهای خود را می‌کنند.»

اما نصفه‌نیمه انقلاب کردن به هیچ‌وجه مساوی با ایجاد یک ضد-انقلاب تمام‌عیار نیست. و این چیزی است که اسکاف اکنون شروع به انجام‌اش کرده است. اسکاف با کمک عظیم بخشی از طبقه‌ی سیاسی مصر که فکر می‌کردند می‌توانند از وضعیت سیاسی پس از ۳۰ ژوئن در راستای پیش‌برد منافع خود استفاده کنند، بهره برد.

محمدالبرادعی در این میان شخصیتی توتیمیک است. وی نتوانست حمایت کافی را برای حضور خود در انتخابات ریاست‌جمهوری به دست آورد، اما شخصیتی نمادین برای طبقه متوسط سکولار مصر باقی ماند.

البرادعی و عمر موسی، وزیر امور خارجه‌ی محافظه‌کار مبارک، و نیز حمدین صباحی، ناصریست چپ‌گرا، جبهه‌ی آزادی ملی را تشکیل دادند تا دولت اخوان را به چالش بکشند. این جبهه‌ی مردمی در بین صاحب‌منصبان ناراضی دوران مبارک و جناح لیبرال انقلاب همواره با این خطر مواجه بود که فقط توسط اخوان، آن هم از طریق رهبری در جهت استقرار مجدد ماشین حکومت قبلی برای تکمیل قدرت خود، شکست بخورد.

البرادعی معاون رئیس‌جمهور اسکاف شد. از جناح چپ، کمال ابو‌عیطه، رهبر اتحادیه‌ی سندیکا‌های مستقل، وزیر کار شد. همان‌طور که فاطمه رمضان، عضو هیئت‌رئیس‌هی اتحادیه عنوان کرده، این انتصاب یک فاجعه بود. فاطمه رمضان رهبر یک اقلیت در پذیرش این انتصاب در هیئت‌رئیس‌هی بوده.

البرادعی باور داشت که می‌تواند با تصرف قدرت اسکاف عرصه را برای محفل خود مهیا کند تا تبدیل به یک حکومت دموکراتیک غربی و سکولار «معمولی» شود. البته این رژیم از لحاظ محتوای اجتماعی و سیاسی نمی‌توانست تفاوتی با دولت اخوان‌المسلمین داشته باشد؛ به این دلیل که در سیاست اقتصادی‌اش نولیبرال می‌بود و حکومت عمیق را، که وجودش مرهون اوست، به چالش نمی‌کشید.

با این حال، همان‌گونه که **ما هشدار داده بودیم**، تمام کاری که البرادعی کرد، ایجاد وجهه‌ای مدنی برای نظامیان بود تا آمادگی محقق ساختن یک کودتای تمام‌عیار شوند. البرادعی مسیر را برای سرکوب هموار کرد و اینک با اعتراف به موضع مطلقاً بیهوده‌اش، در اعتراض به کشتارها استعفا داده است.

مفهوم این فهرست از شکست‌ها این است که تا زمانی که انقلاب اُرگان‌های دموکراتیک قدرت‌مند مردمی را شکل ندهد، پیوسته خود را وقف طغیان عظیم انرژی انقلابی می‌کند که نتیجه‌ی آن مقامات ناشایست و مرتجعی می‌شوند که ناتوان از پیش‌برد انقلابند.

اسکاف و اخوان‌المسلمین یکسان نیستند

بعضی از چپ‌ها در مصر و جاهای دیگر اکنون وسوسه شده‌اند تا استدلال کنند که اخوان و اسکاف به یک اندازه نیروهای ارتجاعی‌اند. در شرایط کنونی، این استدلال به سه دلیل خطرناک است:

نخست، این استدلال درست نیست. اسکاف تانک، ماشین‌ها و بولدوزرها و نیروهای زرهی، گازهای شیمیایی سی اس، سلاح‌های خودکار و زندان‌ها را در اختیار دارد. در واقع اسکاف سالانه ۱.۳ میلیارد دلار کمک نظامی از آمریکا دریافت می‌کند. این در حالی است که اگر

برخی از گزارشات درست باشند، اخوان المسلمین تعداد اندکی تفنگ‌دار و تفنگ سبک در اختیار دارد. شمار کشته‌شده‌ها در دو سمت گویای همین است: صدها معترض اخوانی کشته شده‌اند اما شمار کمی از پلیس‌ها از بین رفته‌اند.

اسکاف علاوه بر در اختیار داشتن انحصار قدرت دولتی، بین ۱۵ تا ۴۰ درصد اقتصاد مصر را بنا بر محاسبات پیرامون مالکیت مستقیم و غیرمستقیم، از آن خود دارد. حتی آن اعضای اخوان که جزو تجار محسوب می‌شوند و البته اکثر حاکمیان اخوان این‌طور نیستند، حقیقتاً بخشی از هسته‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار را به این منوال تشکیل نمی‌دهند.

۶۰ سال می‌گذرد که اسکاف هسته‌ی مرکزی حکومت مستبد مصر را تشکیل می‌دهد. پس از دهه‌ها مخالفت با رژیم مبارک، اخوان المسلمین تنها یک سال ریاست‌جمهوری را در دست داشت. از این نظر هیچ شباهتی در کار نیست.

دوم، هرچند نمی‌توان تصور کرد که رهبران اخوان به قدرت بازگردند، اما اوج حماقت است طوری صحبت کنیم که گویی اسکاف و اخوان در شرایط کنونی به یک اندازه تهدید محسوب می‌شوند. کشتار هواداران مرسى در واقع بخشی از سیاست حساب‌شده‌ی «تفرقه بیانداز و حکومت کن»، است. پس از اخوان هدف بعدی، نیروهای گسترده‌ی انقلابی‌اند.

انقلابیون نیازمند آنند تا حامیان اخوان را به‌منظور عمل مشترک در جهت شکست اسکاف عقب بکشند. اگر چنین امری محقق نشود و تفرقه‌ی بین نیروهای سکولار و حامیان اخوان بتواند ادامه یابد، خشونت فرقه‌ای بیش از پیش سر باز خواهد کرد. این به نوبه‌ی خود توجیهی می‌شود برای اسکاف در جهت سرکوب بیشتر.

سوم، این اسکاف است که قدرت خاتمه دادن به انقلاب مصر را دارد. اسکاف است که دخل معترضان در خیلان را می‌آورد. اسکاف دشمن اصلی مردم مصر است.

اکنون زمان به سرعت می‌گذرد تا ببینیم آیا نیروهای انقلاب مصر می‌توانند علیه تهاجم اسکاف بسیج شوند پیش از آنکه اسکاف پیروزی خود را بر اخوان المسلمین جشن بگیرد و به دشمنان اصلی‌اش یعنی کارگران، سندیکاها و معترضان میدان تحریر که انقلاب را به مدت دو سال و نیم حفظ کرده‌اند، حمله‌ور شود.

وقتی بحران کنونی سر باز کرد، ما نوشتیم که [انقلاب در خطر است](#). آن خطر اکنون واضح و مبرهن است و اسکاف تنها نام آن می‌تواند باشد.

۲۹ مرداد ۱۳۹۲

* پراکسیس متن فوق را از صفحه‌ی فیسبوک مترجم برگرفته و بازنشر نموده است. لینک دسترسی به منبع متن اصلی:

<http://www.counterfire.org/index.php/articles/international/16597-the-return-of-the-military-pharaohs>